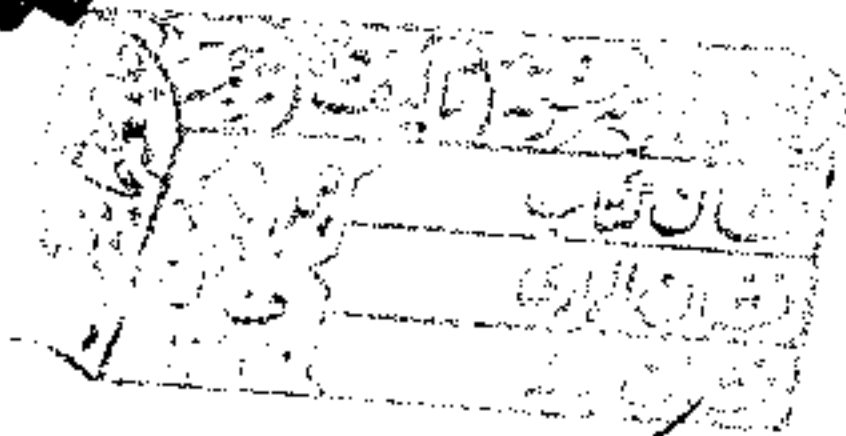


کلام الملوک ملوک الکلام

شاد محمد و اله که درین ایام فرخنده فرجام نصارت انضمام کلام بلاغت لفظ نام
نصاحت ایام یعنی رقعات پند آمیز عوظت نیز خزینه آیین خسروی گنجینه خوش تدبیری است

رقعات عالمگیری



رنجیده کلک جواهر سلک سابق شاهنشاه هندوستان بدو دودمان گورکان
نامی زندان استغییر صاحبقران جابر عجز طراز حیحی بان بنیاد حضرت ابوبکر عالمگیری غازی
در مطبع مشرقی نوکشور کابل با اهتمام همکاران بیان بحسب طبع گردید

اطلا ع۔ اس مطبع میں بہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ مسلسل جاری و فرخندہ کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک کتابخانہ کو بچھا بہ خانہ سے مل سکتی ہے اور اسکے معانیہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرمایا سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل بیچ کے تین صفحہ جو سا دسے ہیں ان میں بعض کتب انشا فارسی دارو وغیرہ درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ کو قدر و لہجہ کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب منشآت فارسی

انشاء کے بہار عجم۔ بالترجمہ انشا فارسی در رقعات کہ کوئی عربی کی لفظ نہیں آئی مصنف مولوی امانت علی۔

انشاء کے حلیف۔ مع اشعار کارآمد خطوط نویسی مشہور انشاوری از خلیفہ شاہ محمد قنوجی۔

انشاء کے تمیز مصنف منشی کمال رامی تخلص تمیز۔

انشاء کے باوجود رام۔ مصنف منشی باوجود رام۔

انشاء کے منیر خط نستعلیق مصنف پیر صافی منیر۔

لاہوری
ایضاً بچھا شکست

انشاء کے بہار ہند۔ رقعات بہارت عاری مسیح تصنیف عبد الکریم آردی۔

انشاء کے جامی۔ مصنف ملا عبد الرحمن جامی۔

انشاء کے طاہر وحید۔ از منشی مرزا طاہر وحید۔

انشاء کے فائق۔ مصنف مولوی محمد فائق۔

انشاء کے دولت رام۔ مصنف منشی دولت رام۔

انشاء کے گلزار عجم۔ مصنف مولوی تقی محمد فاروقی۔

انشاء کے مفید۔ مصنف منشی محمد رام پنڈت۔

انشاء کے دلاوری۔ ملازم شکر علی بن مصنف مولوی عزیز آردی۔

انشاء کے عجیب۔ امین رقعات ہیں سوا کے لفظ فارسی کے لفظ عربی نہیں ہے مصنف منشی محمد جعفر۔

تظہیر الانشا۔ مصنف منشی محمد ظہیر الدین۔

انشاء کے صفیر بلبل۔ مع محبت نامہ یہ بڑے مرتبہ کی انشا تینوں عبارت کی ہر دو مصنف مولوی عبداللہ خان علوی خرجوی جیکا پایہ نثر نگار ہیں بہترہ قدما ہی۔

انشاء کے دلکش۔ جلی نام مصنف منشی فتح چند۔

انشاء کے سب کے نقاط۔ سب جمعہ صنعت مستوفی انقاط میں ہیں تصنیف منشی کامتا پر شاہ۔

انشاء کے لطیف۔ اسم باسٹی تصنیف منشی سید اللہ علی بابا پدشتید سید نسخہ بھی بمصدق قل مازول غایت درجہ سو مند اور جاوی اندر زویدت۔

رقعات عجزی می مصنفہ جناب مولوی عبدالغفور صاحب آردی۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیر الامرا سر فرازی یافته و خان فیروز جنگ انتخابی غازی الدین خان با در فیروز جنگ و نصر جنگ
 اختصار القاب و الفقار خان بهادر نصر جنگ نیز از بخشی ایماست از میرزا صدر الدین محمد خان
 صفوی می آتش زرتی خان حمید فقط اقتصار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد از رقعات
 موسوم با شاهزاده گلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می یز رقعه مهین رقعات وزیر
 سعادت توأم محمد معظم حفظ الله تعالی و سلم اعظم حضرت فدوس منزلت بگفتن لایتیج و بدخشان
 خراسان بهرات ملکیم موروثی توجه مغرط داشتند و مکرر افون باد شاهی بسیر بر دگی مراد بن باصفا
 فرستادند چنانچه اکثر آن لایت فتح هم شدین بسبب کم حلی آن با مراد و طلب حضور پرخا تیر
 و با ستائت االی و اکابر آن دیار پندار داشت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و رضاع
 از نیجاست که گفته اند از سپهر خلف و خست همی نظر باین توجه کنج اگر پدر تو اند سپهر تمام کند با این
 را آرزو باقی ست تدبیرش غیر از نیکم نیرا الله تعالی آن حضرت را با قومی شایسته و سامان پستی آن سمیت
 بفرستیم دیگر از ناپسندی بد با وجود تاکیدات حضور شواقن چهار را گرفتند تا باین هم چه سد ظاهر کار نما
 عارف بجز در عارف میان نمودی بود خود اقباب سر کوه است بدست آمد چه دنیا و چه شاکر خود
 در خجاستمان چه رو خواهد نمود و در نیجا بجز حضرت حق سبحانه تعالی و حضرت اعلیٰ رقعه وزیر
 سعادت توأم محمد معظم حفظ الله تعالی و سلم از عرض بیخنی ظاهر شد که امسال فروردین بطور اهل
 ایران بکلفت کرده اند بفضل آبی عقائد خود دست و آرنه این بد نازه از که موخته اند ظاهر آن
 عرب که خود را سید میگویند یا نیندع بد نام کننده نگو نامی چند + تعلیم کرده باشد براج این
 از اعیان و جوس است با اعتقاد کفار هنوز روز جلوس کن ماجیت این عهد آلتی باین باین چنان
 بفضل گرایت گفته گفته ششم بسیار گو + از شما یک تن نشد از سر چوستغفر الله ربی من کل ذنب
 و اتوب الیه رقعه مهین در سلطنت بر ااضای پیرین خطا هر چه در دستار در عرضی که نوشته بود

لله تعالی و سلم اعظم حضرت فدوس منزلت بگفتن لایتیج و بدخشان
 خراسان بهرات ملکیم موروثی توجه مغرط داشتند و مکرر افون باد شاهی بسیر بر دگی مراد بن باصفا
 فرستادند چنانچه اکثر آن لایت فتح هم شدین بسبب کم حلی آن با مراد و طلب حضور پرخا تیر
 و با ستائت االی و اکابر آن دیار پندار داشت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و رضاع
 از نیجاست که گفته اند از سپهر خلف و خست همی نظر باین توجه کنج اگر پدر تو اند سپهر تمام کند با این
 را آرزو باقی ست تدبیرش غیر از نیکم نیرا الله تعالی آن حضرت را با قومی شایسته و سامان پستی آن سمیت
 بفرستیم دیگر از ناپسندی بد با وجود تاکیدات حضور شواقن چهار را گرفتند تا باین هم چه سد ظاهر کار نما
 عارف بجز در عارف میان نمودی بود خود اقباب سر کوه است بدست آمد چه دنیا و چه شاکر خود
 در خجاستمان چه رو خواهد نمود و در نیجا بجز حضرت حق سبحانه تعالی و حضرت اعلیٰ رقعه وزیر
 سعادت توأم محمد معظم حفظ الله تعالی و سلم از عرض بیخنی ظاهر شد که امسال فروردین بطور اهل
 ایران بکلفت کرده اند بفضل آبی عقائد خود دست و آرنه این بد نازه از که موخته اند ظاهر آن
 عرب که خود را سید میگویند یا نیندع بد نام کننده نگو نامی چند + تعلیم کرده باشد براج این
 از اعیان و جوس است با اعتقاد کفار هنوز روز جلوس کن ماجیت این عهد آلتی باین باین چنان
 بفضل گرایت گفته گفته ششم بسیار گو + از شما یک تن نشد از سر چوستغفر الله ربی من کل ذنب
 و اتوب الیه رقعه مهین در سلطنت بر ااضای پیرین خطا هر چه در دستار در عرضی که نوشته بود

که زندگان خدا بند نشوند آنچه بنظر می آید طر فیه هنگامی که بر پاشد نیست تاز و قلب القلوب فی قیاس خصاست
خلق او که در واقع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاضت و فکداری کناد و تمام باشند از
محمد اعظم شاه بهادر رفته - در زندان جایگاه اسپه بوار که این مرتبه بر آنگاه رسیده اند از سواست
آن خیل خوشم و یاد از غمخوار بیاید بر سیران فرزندان بخت میاید از کمال توفیق و شکر محراب موم
گروه شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز نمارت تمام دارند به سبب هر یکی از اسپان خاصه
ما که فرستادن بقید رنگ و نسل هر ساله آخته یکی خواهد رسید تجویز کرده بویسند رفته فرزند علیجاه
و آن البته آن فرزند با القه پیر پیروز شکیار آمد بر است تمام آینه گشام است عا متوده اند چون آن فرزند
جو دست طبع دارند و در کلیف پدر پیرو چای شوند بهر حال سده هارسن رسایا سونل سیده شد
رفته - فرزند علیجاه مفره کچری بر ایانی شاد و زمستان بیاد می آید الحوت که قیودی اسلام خان با
نیر سید میخواست که سلیمان بر یاز از شاگیرم است شفقت پدیده است غمنا کرد اگر از شاگردان وی که بهایت
این فن داشته باشد طلبیده آید والا خوشار و زیکه بیاید و بخورد و بخورد است خورشاد قتی و خرم
روز گاسک به که یس بر خورد از وصل یارک همیشه روزی از سرم یکسر مؤزرت بسیار زو وقت
از روزت بر رفته - فرزند علیجاه الحمد لله که فرزند زاده بهادر خوشب آمد و کار دوست ترقی روز به روز
حالا از تربیت والجاه خافل تا بدو صوبه بالوه در صورت اقبال مهم سنیتی و تنیه جانان فرزند زاده
بهادر بحال خواهد ماند فرمان بهادرش که از ارجیتان همه راجه شین شکر کچرا هم همراه خود دارد و تو بخانه
و غیره اسباب حرب مظلوم با این مهم از قلعه دار اکبر آباد بگیرد و والد بزرگوار از وی زبرد دیده راه راست
باسلام آباد عرف تهر ابرسر رفته فرزند سعادت توام علیجاه من اعلی حضرت میفرمودند که شکار کار
بکار است انسان اگر با مو عقیقی ان تواند پرداخت ساختگی کاره پس دنیا چه بدست که الله فی انزله الآخرة
واقعه خود بر ویس نفس نفس چهار گره می آخر شب ز خوابگاه بر آمده با شکر توفیق و حضور در

اینکه هنگامی که در زندان است
و در واقع بدائع خالق اند
محمد اعظم شاه بهادر رفته
آن خیل خوشم و یاد از غمخوار
گروه شد چون آن فرزند
ما که فرستادن بقید رنگ و نسل
و آن البته آن فرزند با القه
جو دست طبع دارند و در کلیف
رفته - فرزند علیجاه مفره کچری
نیر سید میخواست که سلیمان
این فن داشته باشد طلبیده
روز گاسک به که یس بر خورد
از روزت بر رفته - فرزند علیجاه
حالا از تربیت والجاه خافل تا
بهادر بحال خواهد ماند فرمان
و غیره اسباب حرب مظلوم با
باسلام آباد عرف تهر ابرسر
بکار است انسان اگر با مو عقیقی
واقعه خود بر ویس نفس نفس

باور او در وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق صداقت بعد با نگر صلوات بانجامت فضا نماز صبح او را
 کرده بچکر و در شن تشرف می در روز در شنبان را سعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد بر آمدن چاکری
 دیوان عام میفرمودند و در آن مجلس مسیح منصف از آن جزو کل بار مجرایانته دیوان عالی و میر بخشی تجویز اهل
 خدمات و حقائق حسن توجه و است چنانچه تانی نامان فوجدان این ایستان و کروریان صوبجات بجز
 رسانیده دامن امید هر کدام با نجام مرام پرداخته و لگیری دیگران می نمودند و بعد ملاحظه معاد
 اسپان و فیضان غامد یکسری در و گهر می روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص و نق می بخشیدند
 و در آن مقام شنبان عظام احوال فرسوزان منصب معروض نمود و حکم عرض مکرر و نظریاتی حاصل گردید
 و انتهای شایع رسول نخبه صوبه عرض کرده و خوار هر مقدمه بعد و احکام و در این حکم باطن میگفتند
 تا فریب و پیران معاملات و پیش می بود من بعد غیبت تمام قاصد که تا بعد از وجه جلال مرتب
 متوجه شد بر آفتابیت تن و قوت عبادت و داد گسری بقدر رسد زینت نوشجان فرموده و جزا
 و شرف تبلیغ دوران و راتیدواران که اکثری از علما و فضلاء و طلبه علم و مساکین و مغربا و یتیمان و
 بیگان و بیاران بودند و بیاسی را از آنها و نظر کمپیا اثر در شناس میداشتند استفسار نموده
 و خوابگاه خاص شریف برده ساعتی باول بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاسن چهار گهر طی
 از خوابگاه برآمده و حضور کرده در نماز خانه تلاوت قرآن مجید بشنود میشدند پس از آنکه نماز ظهر و آذان
 و تسبیح در دست در اسب بر آمده می نشستند دیوان عالی و آنجا حاضر شده بعضی معروض مطالبی
 و یکی پرداخت اکثر کاغذ با دستخط نور میر رسانیده و چهار گهر سی روز مانده باز دیوان عام میفرمودند درین
 وقت بخشی دیوان تن نو سر از آن منصف طلبیداران جاگیر از نظر نور میگذرانیدند و آنحضرت بخود
 تمام تشریح احوال حسب نسبت جمع هر دو کار دانی هر کدام فرموده بر آن شخص منصف و تنخواه جاگیر حکم
 میفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده و خلوت کند تا خاص شریف میفرمودند و آنجا

منه استغفر الله
 در این مقام شنبان عظام احوال فرسوزان منصب معروض نمود و حکم عرض مکرر و نظریاتی حاصل گردید
 و انتهای شایع رسول نخبه صوبه عرض کرده و خوار هر مقدمه بعد و احکام و در این حکم باطن میگفتند
 تا فریب و پیران معاملات و پیش می بود من بعد غیبت تمام قاصد که تا بعد از وجه جلال مرتب
 متوجه شد بر آفتابیت تن و قوت عبادت و داد گسری بقدر رسد زینت نوشجان فرموده و جزا
 و شرف تبلیغ دوران و راتیدواران که اکثری از علما و فضلاء و طلبه علم و مساکین و مغربا و یتیمان و
 بیگان و بیاران بودند و بیاسی را از آنها و نظر کمپیا اثر در شناس میداشتند استفسار نموده
 و خوابگاه خاص شریف برده ساعتی باول بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاسن چهار گهر طی
 از خوابگاه برآمده و حضور کرده در نماز خانه تلاوت قرآن مجید بشنود میشدند پس از آنکه نماز ظهر و آذان
 و تسبیح در دست در اسب بر آمده می نشستند دیوان عالی و آنجا حاضر شده بعضی معروض مطالبی
 و یکی پرداخت اکثر کاغذ با دستخط نور میر رسانیده و چهار گهر سی روز مانده باز دیوان عام میفرمودند درین
 وقت بخشی دیوان تن نو سر از آن منصف طلبیداران جاگیر از نظر نور میگذرانیدند و آنحضرت بخود
 تمام تشریح احوال حسب نسبت جمع هر دو کار دانی هر کدام فرموده بر آن شخص منصف و تنخواه جاگیر حکم
 میفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده و خلوت کند تا خاص شریف میفرمودند و آنجا

مورخان شیرین بیان قصه جوانان شمع بیان ذوالکائنات خوش خلقان سیاحان عرصه جهان شمشیر
اندرون پرده نسوان بیرون کوزهر کیمیا فاق نسبت طبع اشرف و عالی احوال سلافا کز زنگان باوشا
و عجا ئز غرائب دیار و امضا بعض میرسایندند خلاصه آنحضرت تا نصف الليل و قاشا رذری خود را
باین قسم تقسیم فرموده و او زندگانی و فرماندهی میدادند چون شفقت پدر در جوانی فرزند بیستی قلمی را
در نوشتن اطلاع دادند هر آنچه خوب یاد شد و بر آن فرزند از چند زمینیه بودی اختیاریم و در وقت آنچه یاد
بر زبان قلم دادیم موافقت دادند رقصه اول - فرزند علیجاه محمد عظیم حفظ الله عنده و سلم نظامها در سواری کمال
و قدر میرود چنانچه سبب برادر ایشان زیاد رفاقا و زندگی را جوانی او بدین خصوصیت و طریقت
سوار کرده اند چه اخلاف آن پسندیده اند فرزند آهسته خرام بلکه خرام و زیر قدمت هزار جان است
رقصه اول - فرزند سعادت توام محمد عظیم حفظ الله تعالی و سلم بیگ بر آن کار چکلر کوز را بر علمت خاطر اول
اجل معقول نشده رعایا آنگاه او یلاد و ازند و سرسنگ مینزند و میگوبند ع اگر تومی ندی داور و نه
دای هست محاسبان حقیقی ظلم عالم بنام باو شمای نویسنده که اعمال حق و انستیه باحوال سکینه آنجا در
و الا جائز تغییر خواهد شد و عوض نخواهند یافت رقصه اول - فرزند علیجاه او پنجه معلوم میشود مصطفی آقا
و یوان خلاص آن فرزند کار با بجزوری سر تا جامه مید غنیمت اضافه منصب خطا خانی اگر نویسنده
آدم خوب مثل طلسم پیش است بیت آنچه بر پیغم و کم و بیوم و بسیار نیست نیست جز انسان زمین
عالم که بسیار نیست روز رسد لشکر خان حوم بی فراغ از او رود وظافت تا در دست بر عا بردا
بودی از ندا گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت آدم خوب با حق حرف خوبی گفته هر چه جوهر و کمال
و امانت و خلقت انسانی جملی است هر که حق تقا که است کرده باشد اما همت و انصاف آقا را نیز در
هست که نوکر امیر و اهلان از وجه معاش مقدار احوال افراغ ابان ار و حاضر در عالم تعلق حاصل انداز امتنا
او ششوع که مزد و خوشدل کند کارش رقصه اول - فرزند علیجاه بر آنحضرت تمام سالی هر تکیه ده اند اگر چه

مورخان شیرین بیان قصه جوانان شمع بیان ذوالکائنات خوش خلقان سیاحان عرصه جهان شمشیر
اندرون پرده نسوان بیرون کوزهر کیمیا فاق نسبت طبع اشرف و عالی احوال سلافا کز زنگان باوشا
و عجا ئز غرائب دیار و امضا بعض میرسایندند خلاصه آنحضرت تا نصف الليل و قاشا رذری خود را
باین قسم تقسیم فرموده و او زندگانی و فرماندهی میدادند چون شفقت پدر در جوانی فرزند بیستی قلمی را
در نوشتن اطلاع دادند هر آنچه خوب یاد شد و بر آن فرزند از چند زمینیه بودی اختیاریم و در وقت آنچه یاد
بر زبان قلم دادیم موافقت دادند رقصه اول - فرزند علیجاه محمد عظیم حفظ الله عنده و سلم نظامها در سواری کمال
و قدر میرود چنانچه سبب برادر ایشان زیاد رفاقا و زندگی را جوانی او بدین خصوصیت و طریقت
سوار کرده اند چه اخلاف آن پسندیده اند فرزند آهسته خرام بلکه خرام و زیر قدمت هزار جان است
رقصه اول - فرزند سعادت توام محمد عظیم حفظ الله تعالی و سلم بیگ بر آن کار چکلر کوز را بر علمت خاطر اول
اجل معقول نشده رعایا آنگاه او یلاد و ازند و سرسنگ مینزند و میگوبند ع اگر تومی ندی داور و نه
دای هست محاسبان حقیقی ظلم عالم بنام باو شمای نویسنده که اعمال حق و انستیه باحوال سکینه آنجا در
و الا جائز تغییر خواهد شد و عوض نخواهند یافت رقصه اول - فرزند علیجاه او پنجه معلوم میشود مصطفی آقا
و یوان خلاص آن فرزند کار با بجزوری سر تا جامه مید غنیمت اضافه منصب خطا خانی اگر نویسنده
آدم خوب مثل طلسم پیش است بیت آنچه بر پیغم و کم و بیوم و بسیار نیست نیست جز انسان زمین
عالم که بسیار نیست روز رسد لشکر خان حوم بی فراغ از او رود وظافت تا در دست بر عا بردا
بودی از ندا گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت آدم خوب با حق حرف خوبی گفته هر چه جوهر و کمال
و امانت و خلقت انسانی جملی است هر که حق تقا که است کرده باشد اما همت و انصاف آقا را نیز در
هست که نوکر امیر و اهلان از وجه معاش مقدار احوال افراغ ابان ار و حاضر در عالم تعلق حاصل انداز امتنا
او ششوع که مزد و خوشدل کند کارش رقصه اول - فرزند علیجاه بر آنحضرت تمام سالی هر تکیه ده اند اگر چه

اگر سر رشته عمل کند و جابر هم خود رزق نگذارد که آن بطلول خواهر کشید پیشتر مختار از مذمیت من گویم که این مکن
 آن کن مصلحت بین کار با سان کن و العاقبة بالعاقبة رقعہ ۲۰۰۰ فرزند علیجہ باطهار جاسوسان
 معلوم شد کہ شاہراہ از بہادر پور تا جسنہ بنیاد عالی از محاطہ نیست قطعاً الطریقان لیل سوپا پر این مسافر
 تجارت میزند و مشردین بانیست نمی تواند آمد در نمود ہر گاہ در قرب لشکر باوشما این حال بوده باشد
 بر حال طوق و درست معلوم میشود کہ منہیالی جبار معتبر با نظر زنیہ رساند از انجا کہ غفلت ثنی پروانی
 خلاف طریق ریاد جہانیانیست کاتبان حیدر ہمدیقین نماید و عطلہ مشین ایسرا سازند و فوجی
 مقرر سازند کہ ایصال مصلحت از پنج دین و شاہراہ ارشتر باعث خرمیانی پاک سازند و کاتب علی تا
 گوہر اتوان کرد و بیت من میگویم زبان کن یا بفرسو و باش بلے ز فرصت بخیر در ہر چہ باشی زود باش
 والد دعا رقعہ ۲۰۰ فرزند از جہاد علیجہ آجور و ہندی خوش فاش کنون با وجود تماشای ہم نیر سبط
 پیشکش آوردہ بود درین ضمن کرسی کچکہہ نیز مقرر گذشت بر آن فرزند از جہاد و ستادیم شکر
 عطیہ بجا آورد و ارسال الی نیر تلبانی مافات کوشند رقعہ ۲۰۰ فرزند علیجہ یاد در ہم کہ روز جہاد
 عبد اللطیف قدس سرہ الشرفیہ رسم و در اتقا کلام گفتیم کہ اگر اجازت باشد چندہ از مصابفا کہ کون بر
 مصافقا نقاہ مقرر کردہ شود این دو مصرعہ بزبان صدیق ترجمان راند مذمیت شاہ ماروہ دہر منت
 رازق زرق بی منت و ہدیہ گفتیم ہمچنین ستا تقدیم خدمت فقر او اہل شکر بر اخیر و برکت نبوی و
 حاجت خود حصول علی مرتبت و دست نیر کہ آرزو منت گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم آوردہ
 باطن نیست نیست نصف غلات از حصہ رعایا بگیرند کہ بطلوبان محنت کشن زیادہ از ان بگیرند
 اورا و وظیفہ بر آگوشہ نشینان متوکل زبان سوال بستہ در بیا با ہما و زوایا و بران سکون از مذمیر
 سازند و بدد مظلومان نوعی پرند کہ حق کسی تلف نشود و در اتقوا از حال ضعیفا کوتاہ باشد ازونی
 منت مشاہدہ نمایند تقریباً نشکنہ چک کہ کورا این نقل یاد کردہ اعتبار بہ ان زندگی شد والد دعا رقعہ

مصلحت بین کار با سان کن و العاقبة بالعاقبة رقعہ ۲۰۰۰
 معلوم شد کہ شاہراہ از بہادر پور تا جسنہ بنیاد عالی از محاطہ نیست قطعاً
 تجارت میزند و مشردین بانیست نمی تواند آمد در نمود ہر گاہ در قرب لشکر باوشما این حال
 بر حال طوق و درست معلوم میشود کہ منہیالی جبار معتبر با نظر زنیہ رساند از انجا کہ غفلت
 خلاف طریق ریاد جہانیانیست کاتبان حیدر ہمدیقین نماید و عطلہ مشین ایسرا سازند و فوجی
 مقرر سازند کہ ایصال مصلحت از پنج دین و شاہراہ ارشتر باعث خرمیانی پاک سازند و کاتب علی تا
 گوہر اتوان کرد و بیت من میگویم زبان کن یا بفرسو و باش بلے ز فرصت بخیر در ہر چہ باشی
 والد دعا رقعہ ۲۰۰ فرزند از جہاد علیجہ آجور و ہندی خوش فاش کنون با وجود تماشای ہم نیر
 پیشکش آوردہ بود درین ضمن کرسی کچکہہ نیز مقرر گذشت بر آن فرزند از جہاد و ستادیم شکر
 عطیہ بجا آورد و ارسال الی نیر تلبانی مافات کوشند رقعہ ۲۰۰ فرزند علیجہ یاد در ہم کہ روز
 عبد اللطیف قدس سرہ الشرفیہ رسم و در اتقا کلام گفتیم کہ اگر اجازت باشد چندہ از مصابفا کہ کون
 مصافقا نقاہ مقرر کردہ شود این دو مصرعہ بزبان صدیق ترجمان راند مذمیت شاہ ماروہ دہر منت
 رازق زرق بی منت و ہدیہ گفتیم ہمچنین ستا تقدیم خدمت فقر او اہل شکر بر اخیر و برکت نبوی و
 حاجت خود حصول علی مرتبت و دست نیر کہ آرزو منت گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم آوردہ
 باطن نیست نیست نصف غلات از حصہ رعایا بگیرند کہ بطلوبان محنت کشن زیادہ از ان بگیرند
 اورا و وظیفہ بر آگوشہ نشینان متوکل زبان سوال بستہ در بیا با ہما و زوایا و بران سکون از مذمیر
 سازند و بدد مظلومان نوعی پرند کہ حق کسی تلف نشود و در اتقوا از حال ضعیفا کوتاہ باشد ازونی
 منت مشاہدہ نمایند تقریباً نشکنہ چک کہ کورا این نقل یاد کردہ اعتبار بہ ان زندگی شد والد دعا رقعہ

مخطوط الامم ہے ۱۲۰ سالہ خانقاہ وہ مقام ہے جہنم میں رہتا اور شکر بخشتے ہوں و ردوان شکر عبادت کرتے ہوں ۱۲۰ سالہ ترجمان کتب خانہ

فرزند علیجاه داروخه تو چنانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمد آباد کرده اند و تهاجمات بخوبی نشان
 اقریب هم در خوار سپرده مستقیمشان بجا بشت دارد و غه مذکور بعد است آنفرزند یارنی یابند جمعی مال منکر
 خوار او باشن فوق و اماوش شده خلق الله را ایضا میدهند حیرانم که در وقت جزا اعمال صبر و اجاباهیم و
 بواحق سجاده تعالی عادل است اگر ظالم رکار فرماییم هر عدا یکدیگر ظالم بامور بار باید عدل است نشان
 سزاواریم که ظالم را زور دادون پلاد واه خواه رسیدن رفته خود بخود ظلم بودن است سمیت گندم از گند
 بروید جزو + از مکافات عمل حاصل مشو + رقعہ ۲۰ - فرزند علیجاه مثل ان اهد به باضعیفه تاکی بحال
 بتباه و محروم خواهد بود زیرا و شما حق دار و نواستما شیر آنچه کردند تبعه آن دیدند متعلق حق بیخ حال تباه
 و محروم خواهد بود و بر ما و روزگرمه میل فتح جنگخان بر آن فرزند خطه آورد میرد و چه کار رستانه کردین
 از شوخی باز داشت و خلعت عنایت مانگرت که حق خانه زاد بجا آوردیم و چه گیریم بر آن خاوا و خطا
 سیندا از کینه ویرینه پروازند و آن ضعیفه را که غیر شمار گیری ندارد و مشول سازند سمیت قدیمان خود را بفر
 قدره که هرگز نباید ز پرورده غدر رقعہ ۲۱ - فرزند علیجاه نوشته اعتماد خان دخی نسبت که خواهی
 خواهی بران عمل کرده شود بعد تحقیق آنچه لازم است حکم کرده خواهد شد رقعہ ۲۲ - فرزند علیجاه روزیک
 سعادت خان در حضور میر آقا علی حضرت سبب پرسیدن عرض کرد که فقره چند در باضی بنظر آمده بود
 نقل بر میداشتم تا بعد عرض ساعتم قیام بنیان سلطنت از عدالت انوار ایش ملک مال ز شجاعت و سخاوت
 صحت داشتن با علما و فضلا و محترمان و چون رتبه بجهل نشان عمل است عالین دن بر عقائد و مشتمل
 ماندن درین احوال متعصب نبودن در امور دینی از تدبیر ارضی و شاکر ماندن بر تقدیر و بر ایمانی خاندان زبردتم
 نمودن بر تیرمان و عجاج نشدن خود از کام روانی محتاجان انصرام امور ملک و صلح و صوابید بر زرد
 منظر و منصور بودن با ستم و محبت فقر اتد است ماندن ز نیت از راه در در زندان امید رحمت
 داشتن از جناب حق تعالی هر چه در آن انحضرت چنان مخطوط شده بوسه بر پیشانی خان برور

سینتانی مستقیمشان بجا بشت دارد و غه مذکور بعد است آنفرزند یارنی یابند جمعی مال منکر
 خوار او باشن فوق و اماوش شده خلق الله را ایضا میدهند حیرانم که در وقت جزا اعمال صبر و اجاباهیم و
 بواحق سجاده تعالی عادل است اگر ظالم رکار فرماییم هر عدا یکدیگر ظالم بامور بار باید عدل است نشان
 سزاواریم که ظالم را زور دادون پلاد واه خواه رسیدن رفته خود بخود ظلم بودن است سمیت گندم از گند
 بروید جزو + از مکافات عمل حاصل مشو + رقعہ ۲۰ - فرزند علیجاه مثل ان اهد به باضعیفه تاکی بحال
 بتباه و محروم خواهد بود زیرا و شما حق دار و نواستما شیر آنچه کردند تبعه آن دیدند متعلق حق بیخ حال تباه
 و محروم خواهد بود و بر ما و روزگرمه میل فتح جنگخان بر آن فرزند خطه آورد میرد و چه کار رستانه کردین
 از شوخی باز داشت و خلعت عنایت مانگرت که حق خانه زاد بجا آوردیم و چه گیریم بر آن خاوا و خطا
 سیندا از کینه ویرینه پروازند و آن ضعیفه را که غیر شمار گیری ندارد و مشول سازند سمیت قدیمان خود را بفر
 قدره که هرگز نباید ز پرورده غدر رقعہ ۲۱ - فرزند علیجاه نوشته اعتماد خان دخی نسبت که خواهی
 خواهی بران عمل کرده شود بعد تحقیق آنچه لازم است حکم کرده خواهد شد رقعہ ۲۲ - فرزند علیجاه روزیک
 سعادت خان در حضور میر آقا علی حضرت سبب پرسیدن عرض کرد که فقره چند در باضی بنظر آمده بود
 نقل بر میداشتم تا بعد عرض ساعتم قیام بنیان سلطنت از عدالت انوار ایش ملک مال ز شجاعت و سخاوت
 صحت داشتن با علما و فضلا و محترمان و چون رتبه بجهل نشان عمل است عالین دن بر عقائد و مشتمل
 ماندن درین احوال متعصب نبودن در امور دینی از تدبیر ارضی و شاکر ماندن بر تقدیر و بر ایمانی خاندان زبردتم
 نمودن بر تیرمان و عجاج نشدن خود از کام روانی محتاجان انصرام امور ملک و صلح و صوابید بر زرد
 منظر و منصور بودن با ستم و محبت فقر اتد است ماندن ز نیت از راه در در زندان امید رحمت
 داشتن از جناب حق تعالی هر چه در آن انحضرت چنان مخطوط شده بوسه بر پیشانی خان برور

و غفلت از احوال خود خواهد بود و آنچه نگارنده هر کار محسب و محتاط در حال گذراند روز و روز
 مریه اعمال حکام خواهند بود و بر وقت بطلانی پردازند و چو پیشش گنیم روز حشر خواهد شد و مسکات
 کتابان خلق پاره کنند رقصه ۳۰ - فرزند عالیجاه قاضی عبدالشکر رحمت حق پوستان را خلق است
 راورین خدمت خوشتود داشته از سوال سپارش طلوع ندایم عجله مجیدخان پسر کلان و چندی قاضی
 رکاب نشان بود جو فضیلت و بیغرضی و صلح اگر وار و بنویسد امری نظیر تر از قضایست که
 بنده با او جلیتانه بقول تصدیق قاضی سیر و قتل شیونند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق
 و بطلان توفیق حسنات چنانکه بایه موفق بود آدم خوب لئا و رکاب عدوم رقصه ۳۱ - فرزند عالیجاه
 ما دار وقت عرض کر شمار محتاط شنیده ام این جاساوش خان شاه میر و صف منصب پیش و
 جاگیر سیر حاصل غنشته عرض است و تصدی این کار را دیاقت شتر طاسد الدین پسر دلاور خان
 که پیش نشان است اگر این جو هر نیمه شعور داشته باشند بنویسد که بعضی طلبیده شود و بخندتی
 مامور گردد این دل خستاز خود زفته بغرض پیوسته جوایمی انسان است و آن حکم عقاب و اوردان
 حکمی برسد ندکه داروی مرض غرض چیست گفت بیغرضی که جوهریت از خلقت جلی و مستقله
 آب تابان نظر غور و توجیه باطنی قاکه نوکرتیچ ممر محتاج دور مانده مانند جوهرشن رمب حال شدن
 و محلی باشد در تکیه احتیاج پرده صفایش نگردد در رقصه ۳۲ - فرزند عالیجاه استقیان از چارکونده آقا و آبا
 بتواتر راه میزند و مسافران کتراه بسیار است طی میکنند احتمال غالب که سنجیری نخواهد بود و الحاق
 کیفیت الاشارة شماره خبر دور و نزدیک و در میرسد از احوال بدروز جز او را علم ندارد یکنوازی عالی
 باید کرد و نوکر خوب را بنوازش تمیاز بخشیدن بدکمیف عمل سایندن عدل است البتة بنام زرع
 الاثره از شرط جواب از یک ظالمی در حق خود قاتم خیر خواست جواب یافت که در باره
 ستمکاران خدا و مظلومان دعا غیری اثر ندارد در رقصه ۳۳ - فرزند عالیجاه زجانا عزیز تر

و غفلت از احوال خود خواهد بود و آنچه نگارنده هر کار محسب و محتاط در حال گذراند روز و روز
 مریه اعمال حکام خواهند بود و بر وقت بطلانی پردازند و چو پیشش گنیم روز حشر خواهد شد و مسکات
 کتابان خلق پاره کنند رقصه ۳۰ - فرزند عالیجاه قاضی عبدالشکر رحمت حق پوستان را خلق است
 راورین خدمت خوشتود داشته از سوال سپارش طلوع ندایم عجله مجیدخان پسر کلان و چندی قاضی
 رکاب نشان بود جو فضیلت و بیغرضی و صلح اگر وار و بنویسد امری نظیر تر از قضایست که
 بنده با او جلیتانه بقول تصدیق قاضی سیر و قتل شیونند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق
 و بطلان توفیق حسنات چنانکه بایه موفق بود آدم خوب لئا و رکاب عدوم رقصه ۳۱ - فرزند عالیجاه
 ما دار وقت عرض کر شمار محتاط شنیده ام این جاساوش خان شاه میر و صف منصب پیش و
 جاگیر سیر حاصل غنشته عرض است و تصدی این کار را دیاقت شتر طاسد الدین پسر دلاور خان
 که پیش نشان است اگر این جو هر نیمه شعور داشته باشند بنویسد که بعضی طلبیده شود و بخندتی
 مامور گردد این دل خستاز خود زفته بغرض پیوسته جوایمی انسان است و آن حکم عقاب و اوردان
 حکمی برسد ندکه داروی مرض غرض چیست گفت بیغرضی که جوهریت از خلقت جلی و مستقله
 آب تابان نظر غور و توجیه باطنی قاکه نوکرتیچ ممر محتاج دور مانده مانند جوهرشن رمب حال شدن
 و محلی باشد در تکیه احتیاج پرده صفایش نگردد در رقصه ۳۲ - فرزند عالیجاه استقیان از چارکونده آقا و آبا
 بتواتر راه میزند و مسافران کتراه بسیار است طی میکنند احتمال غالب که سنجیری نخواهد بود و الحاق
 کیفیت الاشارة شماره خبر دور و نزدیک و در میرسد از احوال بدروز جز او را علم ندارد یکنوازی عالی
 باید کرد و نوکر خوب را بنوازش تمیاز بخشیدن بدکمیف عمل سایندن عدل است البتة بنام زرع
 الاثره از شرط جواب از یک ظالمی در حق خود قاتم خیر خواست جواب یافت که در باره
 ستمکاران خدا و مظلومان دعا غیری اثر ندارد در رقصه ۳۳ - فرزند عالیجاه زجانا عزیز تر

۳۳ در جگه گذشته کی ۱۲۱۴ الحاقین کیفیت الاشارة یعنی عقلمند کو اشاره کافی هم ۱۲۱۴ که فریدر کے وزن پرنگی اور بدی کے بدی کو کتب میں ۱۲

چند فقره از بیاض علی حضرت خوشتر مد بافتن شفقیت قلبی بی اختیار آن فرزندار چند زوشتم که تنها
 شاد و با ششم چندین چیز بهترین اعمال مستیز و زیاد آن مردم بزرنجیدن بعدم حصول مقصد
 زنجائیدن مردم خوب فرج خوانستن با کمال حدیاج صحبت داشتن با اول حاجتجو کردن فالان با استغاثه
 یا ز دادن پیش خود مردم جمال او ان بار با استحقاق بقدر توفیق پیش سوال مکرر داشتن این فضل
 معروف نمودن مزاج بعدل میل نکردن با قوال غرقا با عمر نمودن ز احوال متوکلان بی بکامل
 عنایت دانستن جوویگان یگان یگان ساز خلق باشند پیش آستن خجیکه مصلح امور دنیا و عقبی بود
 درین عصر هم مردم بسیار مد اول متفحص توفیق پیش ورون آنها گفته هر چند بدتر ازین خوا
 شد فرد سن و صبح زمانه در فکرم که مباد ازین تبر گردد و شاکه داعیه جانبانی دارد بخوبی و نخواهد
 بگیرد نگا دارد رقعہ ۴۲ - فرزند عالیجاه گلشن وان نام اسپ چلواری که آن عالیجاه بر لسے
 سواری با فرستاده اند بسیار پسند که هم خرامش با آن جمال همه صفات فریت دارد و بر اسپ نیلوفر
 و چون چندن که بتواتر سوار میشو ظاهر از سوار آنها مخطوط اند و اسپ ترکی بنام خوشخام و صبا
 ز قارچگیش مانند خان که در اهتمام از یار خان طیار شده اند بر آن افزند میفرستاد و اما اختگی
 محکمه شکم سیریز و که اسپان خوب چرامیدهند بر حال خواه هم فرستاد رقعہ ۴۳ - فرزند عالیجاه
 تفصیل مصائب سفر سیاق گھاڑ از نوشته و کیل و اظهار جوایش شنید و باشند حالت ناریدنی
 و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان لشکر یان لمر شد که صعوبت این سیاق سر اپشتاق بسیار بود
 بخیر و مرد و عاودت شد اگر چه چنین ارادت از رکاب شریات کائنات میگونی اما عمل الی و انقطاع
 و اضرا خلق است تا شیر کلی وارد و آن شارت بر شامت این بیچاره تا کاره میرود و قطع ستاره
 باسم اعظم تازه موسوم شد شاد یا فتح بتوازند و حرف ایام طفولیت یاد و از ند که با با جی و حصول
 قطعه بر نالای اسم نول مار موسوم تفصیل روحش را از کنیز ان خود پرسند رقعہ ۴۴ - فرزند عالیجاه و حور

استاد اولاد و تبار
 و از کسی که بی واسطه امام علی علیه السلام
 جمع از یکی از بعضی فرزندان
 و کلمات کبریا در سینه
 کیفیت در سینه
 جو با عنایت
 کما در کتب
 خلد و نصیب
 هر که از
 برین آوده
 بر این صاحب
 در این
 بیات
 در این
 با کمال
 پیوسته
 مشهور
 ۱۶

میر عبد روشن دیده اند البته باز بردند و در ام این شهر منده عقیبی و طالت تارا بلخ نمایند و خیر خوا
 عوافتی امور و سلاست ایمان زوان جان است کنند و گویند که زوی با علی در دوری از حسن عمل عمره
 قافل بی حاصل گذشت قدری که مانده نیز لا حاصل میروند و قدیم حیات پیش و در فکر نجات پس سر فرد
 آنچه با کردیم بر خود هیچ نایمانا نکریم و میان خانم که دریم صاحبخانه را رقعہ ۴۵ - فرزند عالیجاه باجره
 بی ادبی و ناهمواری میرید جو کو که از وقایع کتاب آن عالیجاه مفصل با کشف اگر اید بیت مولوی
 مصداق حال در سبب لطفتی باقیه و اسما با کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند و معاتب
 ساختن از نظر انداختن و ستمت و چون شسته که بر حقوق مادر پیری نازد و قول سعدی نیک اند
 نت مندر خدمت سلطان تمهیکیم منت شناس زو که بخدمت بداشتت و بهر تقدیر ملک نماند
 را بچه هر خود و خلعت خلق کرده اگر این حرم بگفته نام بخشه خوبست مع که مستحق کرامت گنا
 رقعہ ۴۶ - فرزند عالیجاه اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب خوشنودی قالی و خیر
 عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت تفریدگار در ذات اقدس فریده شخصی از راه
 کنایه بخان مودت گفت که مردم متدین و فادار در عرصه روزگار کمتر اند شاید نظر شما آمده باشد
 بواجب او که زانماز آدم خوب هیچگاه خالی نیست صفا خرمی باید که در یاد و آئینها پر و از نو و کار خود بسیار
 و گوشتی حرف نایل عرض در حق او گذارد اعلی حضرت میفرمودند که مردم متدین بر و طلب مقصد
 خود غنیست هر که از خدمت شکر بر اعلی فائز گرداند باید که تحصیل نماید و جوهر قابل یگان سازد
 و اگر چه بیگانه باشد و از جهان بیجو هر بیگانه شود و هر چند او خود را یگانه دانند مقصدی آشنا پرست
 قرابت دوست و قناد نیست رقعہ ۴۷ - فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت در خلوت بدارا
 شکوه ایشان نمودند که در حق امرای بادشاهی کج خلقی و بدگمان نباشد و همه را شمول عواطف
 الطاف دار و و عرض غرض میزنند از این قولین جانان نشود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه و

اشناورم کی اینی انجام کلام کل عاقبت
 نقطه کوی او و در هر سال کسی کی عاقبت
 عین ۱۱ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۱۲ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۱۳ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۱۴ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۱۵ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۱۶ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۱۷ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۱۸ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۱۹ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۲۰ - طاعت عاقبت حق است

عین ۲۱ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۲۲ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۲۳ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۲۴ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۲۵ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۲۶ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۲۷ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۲۸ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۲۹ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۳۰ - طاعت عاقبت حق است

عین ۳۱ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۳۲ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۳۳ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۳۴ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۳۵ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۳۶ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۳۷ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۳۸ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۳۹ - طاعت عاقبت حق است
 عین ۴۰ - طاعت عاقبت حق است

می شود ز درصفت گفتنی میگوید نفاق با مردم کار ضائع کاستیت ^{رقعات عالیگری} فرزند عالیجاه روزی
 اعلی حضرت تمام نسل خاندان شریف آوردند سعادت خان کلیدی مردان خان موجب طاعت شرف استسار
 نمودند آنحضرت فرمودند که چند کس از اطنان ملک مال بیایدند و مردم و میر را فرود کرده باطل
 بنظر منی آیند که زود تحمل چنان بود بنظر تو اندر شد با اندیشه اینکه با او انتظام آید تر شود خاطر مترددست
 آنچه حاضرش کرد که رونق تمام خلافت ازل بشاید و مختصر میزند شرفی می باشد فضل پنج کس از کون
 خانه غلام چنان تربیت شده اند که منصب الاما بشارتی در مات سوکیات و رونق فوق معاملان او
 اندر مجرد اطلاع این حرف در کج اشرف فرستی پدید آمد و حکم شد که آخر روز چهارم تیار و تاسیر صورت
 سیرت آنها کرده شود چپ خوشن شد اگر کارهای خاطر خواه نمیشی کرد و چنانچه بر وقت بحضور پر نور
 بعد حاصل دولت ملازمت مقدس عرض جوهر انسانی و کار و آراوه هر یک بغایات و قدر دانی
 خدیو آفاق منصب لائق از ذات و ائینان عرض اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز بمسئول
 عوالت خاص فرموده یکمزاری ذات و دو صد سوار اضافه داون فرمودند مع امی وقت تو خوش که
 وقت مانوش کردی به خان موصود خنیب ^{و منصب} شکرانه پذیرائی عرض خود و تفصلات خداوند نعمت
 یکمزاره را بل استحقاق بخش کرد ^{رقعات عالیگری} فرزند عالیجاه کاسیا بخان پیشکار ششی شمانوشته است
 میت هر که بیستم کشد بیرون فلکش هم بدان بریزد و خوات اگر چه بر آنچه کردید اما الاستجا
 ناره و اجاره کنید داشتن خوب بود معذرت ^{الله} حاصل که چه از این عدالت است لیکن دل آن را
 موجب ناخوشنودی حضرت باریست از اینجاست که گفته اند مع و عفو لاتی است که در انتقام
 نیست ^{رقعات عالیگری} فرزند عالیجاه سعادت تو ام محمد اعظم حفظه الله وسلم شما حالت اسپان سوار
 ما دیده آید جهانگیر باوشاه چنین اخته بیگی سیاست شدید بنیو و بد خطاب صفت شکن خان باین
 بیجو هر خیل بجایشان ^{کس} بر کس نهند نام زنگی کافور ^{کفر الی} قول علی حضرت که آدم بی مشور ضائع کار
^{که سینه چاه علم}

کسی که در این کارها دست می زند
 و در این کارها دست می زند
 و در این کارها دست می زند
 و در این کارها دست می زند
 و در این کارها دست می زند
 و در این کارها دست می زند
 و در این کارها دست می زند
 و در این کارها دست می زند
 و در این کارها دست می زند
 و در این کارها دست می زند

در این کارها دست می زند

که دیوان اعلیٰ امتحان جو ہرش کردہ خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بہادر و کفارہ انیمہ حسن توپچی
 خدیو قدردان ہ ہزار روپیہ لقمہ او صلحا وغیرہ تقسیم نمود در وقت ۱۳۰۵ فرزند عالیجاہ روزی سے بہادر
 اہل دیوان سرکار پرورد نامہ دیوان فروری از نظر اعلیٰ حضرت گذرانید کہ وہ لکے و پیرا تہ طلب تھا ^{۱۲}
 ایام مابین از سرکار والا طلبت بہ خواہ آن فرمان شود آنحضرت فرمود سعید اللہ خان فرمودند ^{۱۲}
 کہ از روی سہرستہ و دفتر دیوانی تحقیق نموده بعضی ساندخان مذکور فی الفور التماس نمود کہ زمین ^{۱۲}
 زراعت از خزائنہ سخاوت منعی شود ثانی الحال در مطالبہ و تصرف حساب امدادی محسوب میگردند و در اسکولہ ^{۱۲}
 بعد برخواست در بار دیوان اعلیٰ کلمات بندگفت چون از روز ہدیہ شرف غسلائے بسیار ^{۱۲}
 علیا رسید ہما وقت شفقہ بیاد زنا ہر بان نوشتند و این فرود ہم تعلیم آوردند و با صاف ل مجاہد ^{۱۲}
 با خوشنشین نیست ہ ہر کس شد بر آئینہ پنجر بخود کشد و دریافت صدق بطلان خاصہ اینا سے ^{۱۲}
 نوکست بہاڑا ال کفایت خانہ اشما و سعید اللہ خان حیانت الامیہ خواہ ہر گاہ فرود از دفتر شہادت ^{۱۲}
 شدہ ہو و بایستہ تحقیق نموده کہ سخاوت آن از سعید اللہ خان ممکن الحصول است یا نہ ملول ساختن ^{۱۲}
 تبدیلے بادشاہی خصوص سعید اللہ خان بسیار بہت و بدست آوردن لالین مردم خوب مصالح ^{۱۲}
 کاران صاحب شعور و واسطہ افزایش مان خوشنامی صاحب مہملہ اند آخر روز تھان محمودی ^{۱۲}
 زرد وزی یک رنگ سہ ہزار و بیار نقد بہ سعید اللہ خان تمام فرمودند در وقت ۱۳۰۵ فرزند عالیجاہ این ^{۱۲}
 نقل زبانی شخص معتبر گوش سیدہ بود در شستہ تحریر کشیدہ شد کہ گوش آن فرزند ہم برسد روز اعلیٰ ^{۱۲}
 حضرت علی مردان خان سعید اللہ خان را و خدمت خاص عن اختصاص بخشیدہ از زبان ہر شہا ^{۱۲}
 فرمودند کہ ترقی فوق ملک مال منحصر در ہم و انصاف نمود با لہر اگر بادشاہ بی جوہر بہرتہ ^{۱۲}
 خلافت فائر آید وزیر و امرا بی حسن تدبیر با بر رو کار آورد و اختلال کلی در نظم و نسق بلاد و ^{۱۲}
 پریشانی رعایا و بی سامانی برآید و ثبکہ کم حاصلی و ویرانی شود شاہجہان اللہ با فقر و صلحا صحبت ^{۱۲}

کفارہ انیمہ حسن توپچی
 سلطان محمود بن سلطان
 او بیان از سلطان محمود بن سلطان
 فرمودند و در ہذا ایک تجویز کیا کہ
 اہل دیوان سرکار پرورد نامہ دیوان
 فروری از نظر اعلیٰ حضرت گذرانید
 کہ وہ لکے و پیرا تہ طلب تھا
 ایام مابین از سرکار والا طلبت
 بہ خواہ آن فرمان شود آنحضرت
 فرمود سعید اللہ خان فرمودند
 کہ از روی سہرستہ و دفتر دیوانی
 تحقیق نموده بعضی ساندخان
 مذکور فی الفور التماس نمود کہ
 زمین زراعت از خزائنہ سخاوت
 منعی شود ثانی الحال در مطالبہ
 و تصرف حساب امدادی محسوب
 میگردند و در اسکولہ بعد
 برخواست در بار دیوان اعلیٰ
 کلمات بندگفت چون از روز
 ہدیہ شرف غسلائے بسیار
 علیا رسید ہما وقت شفقہ
 بیاد زنا ہر بان نوشتند و
 این فرود ہم تعلیم آوردند
 و با صاف ل مجاہد با خوشنشین
 نیست ہ ہر کس شد بر آئینہ
 پنجر بخود کشد و دریافت
 صدق بطلان خاصہ اینا سے
 نوکست بہاڑا ال کفایت خانہ
 اشما و سعید اللہ خان حیانت
 الامیہ خواہ ہر گاہ فرود از
 دفتر شہادت شدہ ہو و بایستہ
 تحقیق نموده کہ سخاوت آن
 از سعید اللہ خان ممکن الحصول
 است یا نہ ملول ساختن تبدیلے
 بادشاہی خصوص سعید اللہ خان
 بسیار بہت و بدست آوردن
 لالین مردم خوب مصالح کاران
 صاحب شعور و واسطہ افزایش
 مان خوشنامی صاحب مہملہ
 اند آخر روز تھان محمودی
 زرد وزی یک رنگ سہ ہزار
 و بیار نقد بہ سعید اللہ خان
 تمام فرمودند در وقت ۱۳۰۵
 فرزند عالیجاہ این نقل زبانی
 شخص معتبر گوش سیدہ بود
 در شستہ تحریر کشیدہ شد کہ
 گوش آن فرزند ہم برسد روز
 اعلیٰ حضرت علی مردان خان
 سعید اللہ خان را و خدمت خاص
 عن اختصاص بخشیدہ از زبان
 ہر شہا فرمودند کہ ترقی فوق
 ملک مال منحصر در ہم و انصاف
 نمود با لہر اگر بادشاہ بی
 جوہر بہرتہ خلافت فائر آید
 وزیر و امرا بی حسن تدبیر
 با بر رو کار آورد و اختلال
 کلی در نظم و نسق بلاد و
 پریشانی رعایا و بی سامانی
 برآید و ثبکہ کم حاصلی و
 ویرانی شود شاہجہان اللہ
 با فقر و صلحا صحبت

بعد از پنجگانه برای ادعای خود است باشد که رونق سلطنت نکاهد و هیچکدام بر زبان نیارد و بعد ما
 هر که از پسران ما فرزند باشد و توفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راهی باید که همین
 پور خلعت اگر چه اسبابش شکست و سالان تحمل و صولیت همه وار و لیکن هر دو یکو آن دوست
 بدان واقف شده ع باید آن نیکو بدین نیکان است ^{۱۲} شجاع تر از سیرت می و صفتی ندارد دوم بخش
 مجهول کیفیت با کمال شریخته و احمق است که فلانی این جز فانی ذی عزم و مال ندین نظری پیدا
 که متحمل ام خطیر زیاست تواند شد سعادت خان بن صلح مولوی بر خواند ع مرد آخرین مبارک بند
 ایست ^{۱۳} آن حضرت فرمودند ع تا دوست که خواند و پیش یکدیگر باشد ^{۱۴} فرزند و پسند من
 میگردد علی مردان خان ابو سعید خان مرزا قلیح خان روزی چوکی سپاهیان را اول تو وضع قوه
 میکردند و وقت حاجت بی حاضری و هنگام طعام طعام و وقت خصم خوش بود پان میدادند هر دو
 خانه آن حاجت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها بر تنها خوری این
 و کم نیست ما بعضی کنند و حسرت خود ^{۱۵} شخصی در زمان سلفش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد و فرمود
 که بنور موقع ریاض و مضع حد قیاس است که انسان از خوف آن زخم مال جان آید اندیشه
 مستی درین ایام زمان مستقبل بنیات استک دنیا مبدل خواهد گشت و چو را شترید ظهور خواهد
 یافت عدل احسان قطعاً خواهد رفت تا طمان و با در را با تعاریف می خواهند که این خلیفه
 عصر چشم از او خواهد پاشید امیران مصلحت همه گیرند و نیت تکران خواهند کرد و شد حق
 زائل و باطل خواهد گردید و نسوان بدلیری پیش خواهند آمد و متران بوزار شاخص خواهند
 یافت در عزم خودی لشکر را بس بیکدیگر و بیکدیگر با صلح کار نخواهند برداخته استخوان مور را جود
 گوشه نشینی این خواهند بود و بی شوران نگارده کاران کار خدای خواهند نمود و پسران پدران
 خواهند بنجایند و پدران بی شفقتی خواهند گردید تا آن حال که از نسوان میهری شوهران لوح خواهند نالید

عالمگیری در این وقت که از دست
 اندیشه سون از ایشان صدر سخن
 بسکست منسوب است ^{۱۶} مجهول کیفیت
 با کمال شریخته و احمق است که فلانی
 این جز فانی ذی عزم و مال ندین نظری
 پیدا که متحمل ام خطیر زیاست تواند
 شد سعادت خان بن صلح مولوی بر خواند
 ع مرد آخرین مبارک بند ایست ^{۱۷}
 آن حضرت فرمودند ع تا دوست که
 خواند و پیش یکدیگر باشد ^{۱۸} فرزند
 و پسند من میگردد علی مردان خان
 ابو سعید خان مرزا قلیح خان روزی
 چوکی سپاهیان را اول تو وضع قوه
 میکردند و وقت حاجت بی حاضری و
 هنگام طعام طعام و وقت خصم
 خوش بود پان میدادند هر دو خانه
 آن حاجت طعام اقسام میفرستادند
 و میگفتند که نسوان و طفلان اینها
 بر تنها خوری این و کم نیست ما
 بعضی کنند و حسرت خود شخصی در
 زمان سلفش بزرگی شکایت زمانه
 آغاز کرد و فرمود که بنور موقع
 ریاض و مضع حد قیاس است که انسان
 از خوف آن زخم مال جان آید اندیشه
 مستی درین ایام زمان مستقبل
 بنیات استک دنیا مبدل خواهد گشت
 و چو را شترید ظهور خواهد یافت
 عدل احسان قطعاً خواهد رفت تا
 طمان و با در را با تعاریف می خواهند
 که این خلیفه عصر چشم از او خواهد
 پاشید امیران مصلحت همه گیرند و
 نیت تکران خواهند کرد و شد حق
 زائل و باطل خواهد گردید و نسوان
 بدلیری پیش خواهند آمد و متران
 بوزار شاخص خواهند یافت در عزم
 خودی لشکر را بس بیکدیگر و بیکدیگر
 با صلح کار نخواهند برداخته
 استخوان مور را جود گوشه نشینی
 این خواهند بود و بی شوران نگارده
 کاران کار خدای خواهند نمود و
 پسران پدران خواهند بنجایند و
 پدران بی شفقتی خواهند گردید
 تا آن حال که از نسوان میهری شوهران
 لوح خواهند نالید

۱۲

باز آن بر وقت نخواهد یارید حکام غلات را به عقل شوم طبیعی گران تر خواهند فروشانند مالک تنظیر
کار فرمایان ایران خواهد گردید و فواشش در ساکن خواجهین جلایه ساکن خواهند بود و مردمان
پوشیدن لباس ناز غنیمت خواهند نمود در قعه ۵۵ - فرزند عالیجاه فاضل خان پیرادی شامگرد
دل بدر داد پیر از دار بر راه کار خوش اعمال بود و علمه تجاویل را سر حساب میداشت و خانه
بی سر و سامان زیر سامانی خود روشن میساخت در خوش سیرتی وزیر خان حاجی محمد ام بشبه نیام
گردید محمد خان میر نیاز هم اگر چه بدینستند اما مقصدی سخت گیر نبود چو نسیبان شما اکثر ملازم میشوید
حالا قابل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما بر لک این کار محمد حسن را نگاهدارید اینها فقط الرجال
ست تا آمدن و عنایت الله خان سر انجام خواهد کرد گوشتی حاصل بسیار دارد حق حافظه مریم بیشتر
ست پیشتر هم از شخصیت بیگانه نیست اطراف خویشاوندان سخت میگردد و کر بر مرز و تصرف
بضایح میکنند که رکنان محمد سعد الله خان خدمات مالی به برادران خود میداد و گفت که خانه برانداز
متصدیان همین بلا و اندیشه کمالی رفیق بدبار اهدایت کند یا گردن بشکنند رقعہ ۵۶ -
فرزند عالیجاه اینم ذالقه پسند بذالقه پدر پیر خوش گوار آمد نعمت و دولت پسر جوان زیاده با و
ع هر چه از دست میرسد نیکوست + رقعہ ۵۷ - فرزند عالیجاه جان حاصل زندگانی پدر صورت
گجرات مثل نگار در کنج کابل نیست که بنا بر بعد مسافت و سرحد ملک تجویز ناظران خواه میخواه منظور
بر روی من بعد عمل نمایند تا آنوقت که آنهم فریبست بوعده و وعید کار تمشی باید کرد و فوجدار پرگنده
که پیر حرمین است بنا بر حواض بدنی ملازمت شما کرده بحال باشد بطور او واگذارد رقعہ ۵۸
فرزند عالیجاه فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از مهر پیریل پسندید
که کدام عمل بهترین اعمال است گفت خدمت ملوک که نفع و سرور باطل حاجت رساندن
میخواهیم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان میگردم باشم فرمودیم که نقصان

فواشش جمعیت فاضلانی بنفشه زاده
تجاه بیان مراد از کار و عورتن سیم
۱۱ علمه تجاویل تجاویل اراکون
تجدیل و برتوبه اراکون متبسان
تجدیل کافری یک سکه مصداق
اشاعه بنفشه زاده نسبت دیناری کلین
تجدیل سیم فضول محمد بنفشه زاده
تجدیل سیم نسبت سیم مراد از ملازم
تجدیل سیم نسبت سیم مراد از ملازم
تجدیل سیم نسبت سیم مراد از ملازم
تجدیل سیم نسبت سیم مراد از ملازم

رقعه ۶۰ - فرزند عالیجاه پدایا که امر او اولی آزند برگشته و ادون آن نقصان بیت المال است اگر چه
 این مرتبه بر آن مصلحتی معاف کردیم لکن آئینده چنین بعلین پدر رقعته ۶۱ - فرزند عالیجاه ترکی که این
 مرتبه فرستاده اند صورت و شیر خوب دارد از اسپا اولین هم خوب آمد سبک سیر نام گذاشتم که اسم با همی باشد
 فرزند عالیجاه سوک خان است چون فرزند خوشی دل کردیم آدمی اگر از عهدده یک کله هم خوب آید عنایت
 صورت نیست ریش نمیدانم ع که خست نفس نگردد و بسیار معلوم کلیه نیست هر که اخد شی باید فرمود
 متفق متفحص جواشانی بد بود که اینکے و نیاد را ابتدا بقدم حسن خدمت و نفیته نیاید و باز اغراض نفسا
 را کار میفرمایند اینجا بعد از خان محمد علیخان خانسما این قاضل خان و قضاصل خان خوب کردند که
 آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد امرضی بی را اطبا علاج توانند کرد و امام رضیان غرض را مقابله القلوب
 دو کدر رقعته ۶۲ - فرزند عالیجاه سلمه است تعالی میجو استم دیانت خان جیلد تقاور را و یوان سرکار
 فرزند زاده بباد کنیم اما اسم بی ستم بر آمد توقع دیانت از و غیر متوقع رقعته ۶۳ - فرزند عالیجاه
 شماسلیقه درستی در طیاری و انیثات دارد بگرات زیرب زینت هندوستان است و اهل کسب و هنر
 و اهل حرفه همه حبت انجامی باشند با فعل از کارخانه بادشاهی تعلقه آنجا پنجمی آید در و گران زمین
 ماده جزیری البته لازم است رقعته ۶۴ - فرزند عالیجاه از وقایع زیبا مفصل معروض رکاه
 گردید که انان شیر بیک در غم تو چانه آن فرزندار چند سنتی شیطان بتی شقی بجای از شکست
 و رست و او چه چیره ایق خانه قافلہ را سلامت آورد فی الحال شرح جانفشانی در قشایش سزا و او
 و آخرین است رعایتی که مناسب باشد نمایند و بعضی هم معروض از رقعته ۶۵ - فرزند عالیجاه میر
 جلال که از ان فرزندار چند جدا شده ظاهر همیشه زاوہ است خان مرحوم است که بخشی باب و سید
 کریم اصبح است چو ایر آورد رقعته ۶۶ - فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استغفا
 آنانی سبب نخواهد بود قدر بارانک حرف بانرا ختن از جبریدن قمع کار و نشستن محض یعنی آفتاب است

عنه بکرمین و کسک فرزند اولی است
 خدمت عالیجاهی هنر جوانی است
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی

فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی
 فرزند عالیجاهی است قبول کردی

بدیوار ایشان با چنین خیال بهر حال اگر عضو را قدس بمانید و منصب و شاهی اختیار نمایند مضافاً
 ندریم رقعته ۶ سفر زند عالیجاه همیشه عیشین تو از تو بر باید تا ترا عقل دین بپذیراید + از دیرینه
 سموع میشود که در بحالات ^{عقل} بول شاطلم صبح اجل می بد منظومی بچاره که بوالی نرسد و در دفع ظلم
 سر او کند نظمه در دیوان قصنا بنام والی عامل نویسد ^{بناست به قبول} دومی را انقدر اختیار دادن اختیار
 افرو دون که دیگر بر یاد کار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگر چه استقلال دم کار هر قدر زیاد از خود
 بجاست فاما فاعل مختار فاعلتی بچو ویات ساخت او نه بر فاعلتی مختار بچو بیار باعی با بدترین باش
 بیگانه او + در دوام انقی اگر خوری دانه او + تیر از رخ راستی کمان کج دید + بگر که چای نه نسبت از خا
 او خرد تر سر از راه مطلوبان که هنگام دعا کردن + اجابت از در حق بهر استقبال می یدر رقعته ۶ - فرزند
 عالیجاه افتخار خان بر ایام خدمت خانسانانی از خوش فطرتی و مهربانی و جزوری حریف خوبی عرض
 نمود که بی دین می مخصوص خذ و جرمال نیست راستی را بخلاف و خلاف برابر است و انمودن ^{خدا} ^{کشدن} ^{۱۲} ^{۱۳}
 ست خیل خوش گردیدیم و جمیع مقربان اهل خدا حضور قدغن فرمودیم که احوال کس را بی کم و
 کاست عرض میکردند و پاس مراتب غیشی و آشنائی و بیگانگی منظورند از رقعته ۷ - فرزند
 عالیجاه حیونت کفتری را هر گاه اعلی حضرت بخطاب ایامی تیار بخشیده دفتر وارتن فرمودند ارشاد
 نمودند که میان و جاگیر طلبان من باشی یاد داشت نویسد از آن اضا هر گاه رجوع شود چنانچه منصب
 در آخر روز که در صحن عسلی از نقشه صو بیات و عمارت می بینم از نظر نگذارند تا حسب هر یک بنظر تا
 در یافته بر آجا گیر حکم فرمایم همچنین اردو خذ و غنای تصحیح حکم بود هر قدر دستگاه و ان غلبه او بهر خشیان
 بعضی قدسی ساینده اسپان بداغ رسانند و جمله دیوان بنمایند نسبت یساق بر شایق توجیه از کار
 بر خاندان تسق هندو ایط احتلال کلی راه یافت آنحضرت که میفرمودند که دیوانیان سر کوبان
 نویداران و اردو غرض ^{ترتیب دینام} رو کرد در کاشیای منصب داران نیهار از زمین و نیک مشور باید که بهتر از همه

لطف و بیاز با سلسله
 زود و مدت از کوه سینه
 باز بختی بیت زانست از زبان
 حرف با جبهه پیش از کوه سینه
 مطلق از او در دست و از کوه سینه
 از لطف تو ان لطف کوه سینه
 تری ستان از کوه سینه
 هندوستان کوه سینه از کوه سینه
 که سینه کوه سینه از کوه سینه
 کوه سینه از کوه سینه از کوه سینه
 از کوه سینه از کوه سینه از کوه سینه
 عجاظ طاعت و کجایی تو از کوه سینه
 بنیون من بیامون تو از کوه سینه
 این همه معنی قافیه است از کوه سینه
 سنانی در آتیکه که معنی کوه سینه
 بود در جبهه کوه سینه از کوه سینه
 بنو کاست جبهه کوه سینه از کوه سینه
 سنانی کوه سینه از کوه سینه از کوه سینه
 لطف تو از کوه سینه از کوه سینه
 کوه سینه از کوه سینه از کوه سینه
 کوه سینه از کوه سینه از کوه سینه